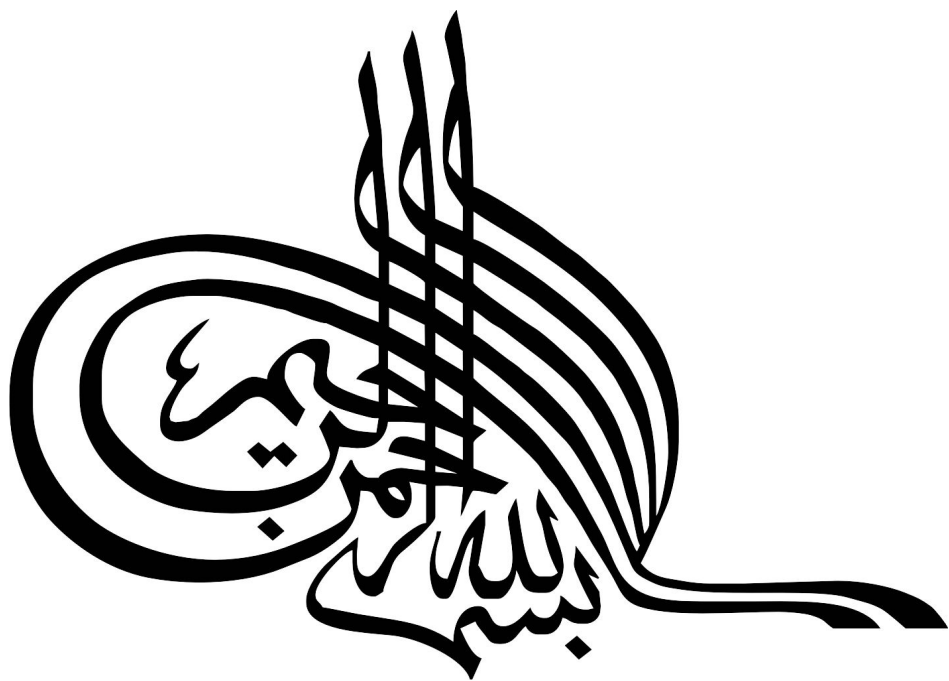




سبک زندگی فاطمی و علوی

مسابقه کتابخوانی

برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری مدظله العالی



سبک زندگی فاطمی و علوی

کتابچه سبک زندگی فاطمی و علوی

مروری کوتاه بر زندگانی، سیره و ابعاد شخصیتی حضرت زهرا 3 و امیرالمومنین 7

برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری مدظله العالی

تهیه و تنظیم: واحد خدمات فرهنگی آستان مقدس - بخش

طراح جلد و صفحه آرا: علی قربانیان

نوبت و سال چاپ: دوم - اسفند ۹۸



مجلس شورای اسلامی
آستان مقدس حضرت زهرا سلام الله علیها

معاونت فرهنگ و معارف قرآن و عترت



مادر نمونه

۱۷ تربیت فرزندان

۱۷ تربیت نسل

زن طراز مسلمان

۱۸ الگویی برای فهم درست

۱۸ زنی که اسلام می خواهد

۱۸ زنی که اسلام می خواهد

۱۹ زن مسلمان ایرانی

شکوه خورشید

۲۱ تمسک به ولی

۲۲ اسوه زندگی

۲۴ زندگی امیر

۲۶ شخصیت ولی

۲۷ اولین ایمان آورنده

۲۸ علی در لسان نبی

۲۹ توازن در شخصیت

۳۱ شجاعت در عرصه زندگی

۳۴ قاطعیت و صلابت در راه حق

۳۹ مقابله با مقدس مآب ها

۴۰ توجه به ضعیفترین افراد جامعه

۶ مقدمه

جلوهای از آفتاب

۸ ارزش های فاطمی

۸ درس زندگی

۹ راه زندگی

۹ نوع زندگی

۱۰ احسان فاطمی

ام ابیها

۱۱ خدمت به پدر

۱۱ تسلی بخش پدر

۱۲ شبه پدر

۱۳ بانوی ولایت

۱۳ ازدواج فاطمی

۱۳ مهریه و جهیزیه فاطمی

۱۴ همسری ولایت

۱۴ جهاد فاطمی

۱۵ مدافع حریم

۱۶ ایستادگی و موقع شناسی

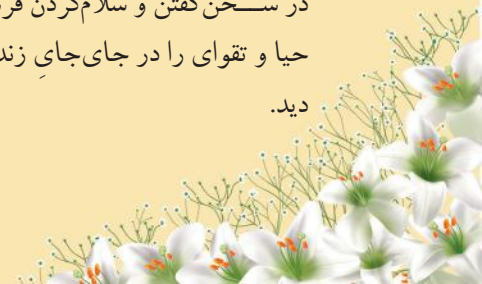


مقدمه

قرنهاست شخصیت‌های بزرگ تاریخ از مسلمان و غیرمسلمان درباره‌ی امیرالمؤمنین 7، و فاطمه زهرا 3 سخن گفته و نوشته‌اند و هنوز هم می‌نویسند، می‌سرایند و می‌گویند. اما همه آنچه گفته شده نمی‌تواند این اعجوبه‌ی‌های عالم که نمونه‌ی قدرت کامله‌ی الهی هستند را برای ما، با همه‌ی ابعادشان روشن کند. ما با نفس‌های کوچکِ اُنس گرفته با مقیاس‌های مادّی، نمی‌توانیم شخصیتی را با آن ابعاد عظیم معنوی و روحی تصوّر کنیم. و هر نویسنده و صاحب تالیفی بر اساس ذوق و سلیقه خود و بر مبنای آنچه تصور می‌کرده، سعی کرده تا ابعاد شخصیتی این بزرگواران را مورد توجه قرار داده و به رشته تحریر درآورد.

«کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکنم سرانگشت و صفحه بشمارم» با این وجود می‌توان شبحی از آن شخصیت عظیم معنوی را به برکت گفته‌های بزرگان و روندگان حقیقی راه‌شان در ذهن تصویر کرد.

آنچه بعد از آشنایی با مقام و شخصیت با عظمت حضرت فاطمه‌ی زهرا 3 و علی مرتضی 7 مهم است الگوگیری از شخصیت ایشان در زندگی فردی و اجتماعی امروزی است هرچند کتاب تاریخ، تمام برگ‌های کتاب زندگی اینان را ثبت و ضبط نکرده است ولی آنچه از زندگی کوتاه ایشان در «حافظه‌ی تاریخ» مانده است خود میراثی گرانبها برای شناخت «شخصیت جامع‌الاطراف» آنها می‌باشد. چنین شخصیت‌هایی را در ایمان و قدرت روح بلندشان، «علم و دانش و صفناپذیر»، «همسر داری بی‌نظیر» و «تربیت فرزندان نمونه و بی‌مثال»، در «مجاهدتهای سیاسی» و «حمایت یک‌تنه» از پیامبر خاتم، «دفاع تمام‌قد» از حریم ولایت و امامت، «مجاهدتهای اجتماعی» در دست‌گیری و رسیدگی به نیازمندان و مستمندان و دیگر عرصه‌ها و موقعیت‌های فردی و اجتماعی باید جست‌وجو کرد. علم و دانش بی‌نظیر و «خطبه‌های غرّاً»، مقامات معنوی‌شان را در سخن‌گفتن و سلام‌کردن فرشتگان به آنان و عبادت‌های شبانه، اخلاق، زهد، حیا و تقوای را در جای‌جای زندگی، ساده و پر رمز و راز آنان به خوبی می‌توان دید.



بسیار روشن است که می‌توان با واکاوی در ابعاد مختلف شخصیت این بزرگوارن، «حجابِ تاریخ» را از چهره‌ی تابناک‌شان کنار زد و این دُرهای گرانبهای انسانی را به جامعه‌ی بشری امروز که از ارزش‌های انسانی تهی و خالی شده است عرضه کرد، تا همچون صدر اسلام که در میان عرب جاهلی و جاهلیت غیرمدرن آن روز، احیاگر ارزش‌های انسانی و الهی بودند در عصر «جاهلیت مدرن» امروز نیز ارزش‌های اخلاقی، انسانی، اجتماعی و الهی را بار دیگر زنده کرده و «غبارِ فراموشی و غفلت» را از چهره‌ی ارزش‌ها بزدایند و در برابر «چشمانِ کم‌سویِ انسانِ معاصر» که در هیاهوی مادی‌گری عصر به اصطلاح «مدرنیته» کم‌سو شده، «انسانیتِ خالص و ناب» را به تصویر کشد که شیعه، شیعه‌بودنش در گرو همین پیروی عملی از پیامبر و اهل‌بیت است. اثر حاضر که با عنوان «از ولادت تا ولایت» پیش‌روی شما گرامیان و خوانندگان ارجمند قرار گرفته است خوانشی کوتاه از دریای عظمت شخصیت آن بزرگان حقیقت‌بی‌نظیر است که از بیانات گران‌سنگ و سخنان گهربار مقام معظم رهبری مدظله‌العالی استخراج شده است به امید آن که نقطه‌ی آغازی برای رفتار فاطمی و علوی تمام مخاطبان باشد.



جلوهای از آفتاب

ارزش های فاطمی

ارزش فاطمه‌ی زهرا 3 به عبودیت و بندگی خداست. اگر بندگی خدا در فاطمه‌ی زهرا 3 نبود، او صدیقه‌ی کبری نبود. صدیق یعنی چه؟ صدیق کسی است که آنچه را می‌اندیشد و می‌گوید، صادقانه در عمل آن را نشان دهد. هرچه این صدق بیشتر باشد، ارزش انسان بیشتر است؛ می‌شود صدیق؛ «اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین». «صدیقین» پشت سر «نبیین» اند.

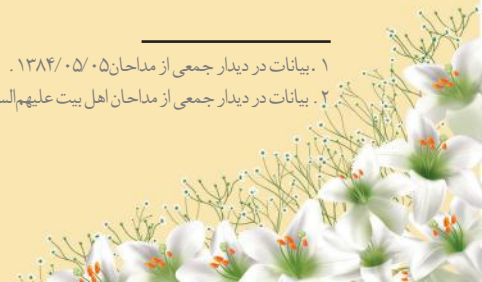
این بزرگوار صدیقه کبری است؛ یعنی برترین زن صدیق. این صدیق بودن به بندگی خداست. اگر بندگی خدا نمی‌کرد، صدیقه‌ی کبری نمی‌شد. اساس، بندگی خداست. [ما] باید دنبال عبودیت خدا باشیم. تمجید از فاطمه‌ی زهرا 3 نتیجه‌اش باید این باشد.^۱

درس زندگی

عزیزان من، جوانان عزیز! امروز در دوران جمهوری اسلامی این فرصت برای آحاد جامعه هست که درست حرکت کنند، درست زندگی کنند، مؤمنانه زندگی کنند، با عفت زندگی کنند. درس زندگی صدیقه‌ی طاهره، فاطمه‌ی زهرا 3 این است برای ما: تلاش، اجتهاد، کوشش، پاک زندگی کردن؛ همچنان‌که آن بزرگوار یکپارچه معنویت و نور و صفا بود: الطَّهْرَةُ الطَّاهِرَةُ الْمُطَهَّرَةُ التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ [الرَّضِيَّةُ] الزَّكِيَّةُ؛ پاکی و آراستگی و تقوا و نورانیت آن بزرگوار، همان چیزی است که در طول تاریخ تشییع بر معارف ما سایه افکن بوده است.^۲

۱. بیانات در دیدار جمعی از مباحثان ۱۳۸۴/۰۵/۰۵.

۲. بیانات در دیدار جمعی از مباحثان اهل بیت علیهم السلام ۱۳۹۳/۰۱/۳۱.



راه زندگی

ما باید راه فاطمه‌ی زهرا ؑ را برویم. ما هم باید گذشت کنیم، ایثار کنیم، اطاعت خدا کنیم، عبادت کنیم. مگر نمی‌گوییم که «حتیٰ تورّم قدماها» این قدر در محراب عبادت خدا ایستاد! ما هم باید در محراب عبادت بایستیم. ما هم باید ذکر خدا بگوییم. ما هم باید محبت الهی را در دلمان روزبه‌روز زیاد کنیم. مگر نمی‌گوییم که با حال ناتوانی به مسجد رفت، تا حقی را احقاق کند؟ ما هم باید در همه‌ی حالات تلاش کنیم، تا حق را احقاق کنیم. ما هم باید از کسی نترسیم. مگر نمی‌گوییم که یک تنه در مقابل جامعه‌ی بزرگ زمان خود ایستاد؟^۱

نوع زندگی

مگر نمی‌گوییم که آن بزرگوار کاری کرد که سوره‌ی دهر درباره‌ی او و شوهر و فرزندان نازل شد؟ ایثار نسبت به فقرا و کمک به محرومان، به قیمت گرسنگی کشیدن خود؛ «و یؤثرون علیٰ انفسهم ولو کان بهم خصاصة»^۲ ما هم باید همین کارها را بکنیم. این نمی‌شود که ما دم از محبت فاطمه‌ی زهرا ؑ بزنیم، در حالی که آن بزرگوار برای خاطر گرسنگان، نان را از گلوی خود و عزیزانش - مثل حسن و حسین ؑ و پدر بزرگوارشان 7 - برید و به آن فقیر داد؛ نه یک روز، نه دو روز؛ سه روز! ما می‌گوییم پیرو چنین کسی هستیم؛ ولی ما نه فقط نان را از گلوی خود نمی‌بریم که به فقرا بدهیم، اگر بتوانیم، نان را از گلوی فقرا هم می‌بریم! این روایاتی که در باب علامات شیعه هست، ناظر به همین است؛ یعنی شیعه بایستی آن‌طوری عمل کند. ما باید زندگی آنها را در زندگی خود - ولو به صورت ضعیف - نمایش بدهیم.^۳

۱. بیانات در دیدار جمعی از مداحان ۱۳۷۰/۱۰/۰۵.

۲. سوره حشر آیه ۹.

۳. بیانات در دیدار جمعی از مداحان ۱۳۷۰/۱۰/۰۵.



احسان فاطمی

امام حسن مجتبی 7 می گوید: شبی - شب جمعه‌ای - مادرم به عبادت ایستاد و تا صبح عبادت کرد. «حتی انفجرت عمود الصبح». تا وقتی که طلوع فجر شد. مادر من از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود و دعا و تضرع کرد. امام حسن 7 می گوید - طبق روایت - شنیدم که دائم مؤمنین و مؤمنات را دعا کرد؛ مردم را دعا کرد؛ برای مسائل عمومی دنیای اسلام دعا کرد. صبح که شد گفتم: «یا اماه!» «مادرم!» «لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرک» «یک دعا برای خودت نکردی! یک شب تا صبح دعا، همه برای دیگران!» در جواب فرمود: «یا بنی، الجار ثم الدار» «اول دیگران بعد خود ما!» این، آن روحیه‌ی والا است^۱.



۱. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

ام ایبها

خدمت به پدر

مسائل معنوی تا حدود زیادی به فضایل عملی ارتباط پیدا می‌کند. یعنی به آنچه که از تلاش فاطمه‌ی زهرا 3 ناشی می‌شود. مفت نمی‌دهند و بدون دلیل نمی‌بخشند. عمل انسان - در حد بالایی - در احراز فضایل و مناقب تأثیر می‌کند. دختری که در کوره‌ی گداخته‌ی مبارزات سخت پیغمبر در مکه متولد شد و در شعب ابی طالب یار و غمگسار پدر بود. این دختر مثل یک فرشته‌ی نجات برای پیغمبر؛ مثل مادری برای پدر خود؛ مثل پرستار بزرگی برای آن انسان بزرگ، مشکلات را تحمل کرد. غمگسار پیغمبر شد، بارها را بر دوش گرفت، عبادت خدا را کرد، ایمان خود را تقویت کرد، خودسازی کرد و راه معرفت و نور الهی را به قلب خود باز کرد. اینهاست آن ویژگیهایی که آدمی را به کمال می‌رساند.^۱

تسلی بخش پدر

شما ببینید حضرت [فاطمه 3] چگونه زندگی کرده است! تا قبل از ازدواج که دختری بود، با آن پدر به این عظمت کاری کرد که کنیه‌اش را ام ایبها - مادر پدر - گذاشتند. در آن زمان، پیامبر رحمت و نور، پدیدآورنده‌ی دنیای نو و رهبر و فرمانده‌ی عظیم آن انقلاب جهانی - انقلابی که باید تا ابد بماند - در حال برافراشتن پرچم اسلام بود. بی‌خود که نمی‌گویند ام ایبها! نامیدن آن حضرت به این کنیه، به دلیل خدمت و کار و مجاهدت و تلاش اوست. آن حضرت چه در دوران مکه، چه در دوران شعب ابیطالب - با آن همه سختی‌ها که داشت - و چه آن هنگام که مادرش خدیجه از دنیا رفت و پیغمبر را تنها گذاشت، در کنار و غمخوار پدر بود. دل پیغمبر در مدت کوتاهی با دو حادثه‌ی وفات خدیجه و وفات ابیطالب شکست. به فاصله‌ی کمی این دو شخصیت از دست پیغمبر رفتند و پیغمبر احساس تنهایی کرد. فاطمه‌ی زهرا 3 در آن روزها قدرافراشت و با دست‌های کوچک خود غبار محنت را از چهره‌ی پیغمبر زدود. ام ایبها؛ تسلی بخش پیغمبر. این کُنیت از آن ایام نشأت گرفت.^۲

۱. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

۲. بیانات در دیدار جمعی از مباحثان ۱۳۷۳/۰۹/۰۳.



شبه پدر

درباره‌ی فاطمه‌ی زهرا 3، هر چه بگوییم، کم گفته‌ایم و حقیقتاً نمی‌دانیم که چه باید بگوییم و چه باید بیندیشیم. به قدری ابعاد وجود این انسیه‌ی حوراء، این روح مجرد و این خلاصه‌ی نبوت و ولایت برای ما پهناور و بی‌پایان و درک ناشدنی است که حقیقتاً متحیر می‌مانیم. اگر به کتابهایی که درباره‌ی فاطمه‌ی زهرا 3 به وسیله‌ی محدثین اهل سنت نوشته شده است، نگاه کنید، روایات بسیاری را می‌بینید که از زبان پیغمبر 6 در ستایش صدیقه‌ی طاهره 3 صادر شده است و یا رفتار پیغمبر با آن بزرگوار را نقل می‌کنند. این حدیث معروف از عایشه است که گفت: «والله ما رأیت فی ستمه و هدیه اشبه برسول الله 6 من فاطمة»؛ هیچ کس را از لحاظ هیأت، چهره، سیما، درخشندگی و حرکات و رفتار، شبیه‌تر از فاطمه به پیغمبر اکرم ندیدم»^۱.



۱. بیانات در دیدار جمعی از مداحان ۱۳۷۳/۰۹/۰۳.

بانوی ولایت

ازدواج فاطمی

ازدواج‌ها در دوران انقلاب و به برکت آن آسان شد؛ چون تشریفات و سخت‌گیری‌ها کم شد. نگذارید دوباره به خانه‌ی اول برگردیم. پدران و مادران، نسبت به مقدمات غیر لازم ازدواج سخت‌گیری نکنند؛ جوانان که سخت‌گیری بی ندارند. بگذارند ازدواج اسلامی انجام بگیرد. بگذارند ازدواج برای دختر مسلمان و زن جوانی که در محیط اسلامی است، مثل ازدواج فاطمه‌ی زهرا 3 باشد؛ ازدواجی با پیوند عشقی معنوی و الهی و جوششی بی‌نظیر میان زن و مرد مؤمن و مسلمان و همکاری و همسری به معنای واقعی بین دو عنصر الهی و شریف، اما بیگانه از همه‌ی تشریفات و زر و زیورهای پوچ و بی‌محتوای ظاهری. این است ازدواج درست زن مسلمان و تربیت فرزند و اداره‌ی محیط خانه و البته اندیشیدن و پرداختن به همه چیز جامعه و دین و دانش و فعالیت اجتماعی و سیاسی اسلام، این است.^۱

مهریه و جهیزیه فاطمی

در دوران پس از هجرت، در آغاز سنین تکلیف، وقتی فاطمه‌ی زهرا 3، با علی بن ابیطالب 7، ازدواج می‌کند، آن مهریه و آن جهیزیه‌ی اوست؛ که همه شاید می‌دانید که با چه سادگی و وضع فقیرانه‌ای، دختر اول شخص دنیای اسلام، ازدواج خود را برگزار می‌کند. زندگی فاطمه‌ی زهرا 3 از همه‌ی ابعاد، زندگی‌ای همراه با کار و تلاش و تکامل و تعالی روحی یک انسان است.^۲ ما باید شایستگی خود را ثابت کنیم. مگر نمی‌گوییم که جهیزیه‌ی آن بزرگوار چیزهایی بود که انسان با شنیدن آنها اشکش جاری می‌شود؟ مگر نمی‌گوییم که این زن والامقام، برای دنیا و زیور دنیا هیچ ارزشی قائل نبود؟ مگر می‌شود که روزبه‌روز تشریفات و تجمل‌گرایی و زر و زیور و چیزهای پوچ زندگی را بیشتر کنیم و مهریه‌ی دخترانمان را زیادتر نماییم؟!^۳

۱. بیانات در دیدار با جمع کثیری از بانوان ۱۰/۲۶/۱۳۶۷.

۲. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۹/۲۵/۱۳۷۷.

۳. بیانات در دیدار جمعی از مباحثان ۱۰/۵/۱۳۷۰.



همسری ولایت

مگر هر کسی می تواند همسر امیرالمؤمنین باشد؟ عظمت علی آن گونه است که کوههای عظیم را در مقابل خود آب می کند. نفس همسری امیرالمؤمنین، یک نشانه‌ی بزرگ عظمت است؛ لیکن شما ببینید تعامل این زن و شوهر چگونه است و دو بزرگ خارج از ابعاد ذهن انسان، چگونه با هم حرف می زنند؛ چگونه زندگی می کنند؛ چگونه این زندگی الگو و نمونه‌ی تاریخ را اداره می کنند و چگونه هر کدام نقشی به عهده می گیرند!۱

جهاد فاطمی

جهاد آن بزرگوار در میدانهای مختلف، یک جهاد نمونه است. در دفاع از اسلام؛ در دفاع از امامت و ولایت؛ در حمایت از پیغمبر؛ در نگهداری بزرگترین سردار اسلام، یعنی امیرالمؤمنین که شوهر او بود. امیرالمؤمنین درباره‌ی فاطمه‌ی زهرا 3 فرمود: «ما اغضبنی و لا خرج من امری». یک بار این زن در طول دوران زناشویی، مرا به خشم نیاورد و یک بار از دستور من سرپیچی نکرد. فاطمه‌ی زهرا 3 با آن عظمت و جلالت، در محیط خانه، یک همسر و یک زن است؛ آن گونه که اسلام می گوید.۲



۱. بیانات در دیدار جمعی از مداحان ۱۹/۰۷/۱۳۷۷.

۲. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۲۵/۰۹/۱۳۷۱.

مدافع حریم

یک وقت انسان فکر می‌کند که شوهرداری، یعنی انسان در آشپزخانه غذا را بپزد، اتاق را تر و تمیز و پتو را پهن کند و مثل قدیمی‌ها تشکچه بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید! شوهرداری که فقط این نیست. شما ببینید شوهرداری فاطمه‌ی زهرا 3 چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه حضور داشت، حدود نه سالش حضرت زهرا 3 و حضرت امیرالمؤمنین 7 با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگ‌های کوچک و بزرگی ذکر کرده‌اند - حدود شصت جنگ اتفاق افتاده - که در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین 7 بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می‌ماند - این قدر جبهه وابسته‌ی به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبه‌راهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده‌ایم... حقیقتاً زندگی فقیرانه‌ی محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم می‌کند. ببینید انسان چقدر روحیه قوی می‌خواهد داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه اهل و عیال و گرفتاری‌های زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی دهد؛ بچه‌ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین 3، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب 3 که امام نبود. فاطمه زهرا 3 او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماند.^۱ ایشان در محیط علم هم یک دانشمند والاست. آن خطبه‌ای که فاطمه‌ی زهرا 3 در مسجد مدینه، بعد از رحلت پیغمبر ایراد کرده است، خطبه‌ای است که به گفته‌ی علامه‌ی مجلسی، «بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند!» این قدر پرمغز است! از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه است. فاطمه‌ی زهرا 3 می‌رود در مسجد مدینه، در مقابل مردم می‌ایستد و ارتجالاً حرف می‌زند! شاید یک ساعت، با بهترین و زیباترین عبارات و زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی صحبت کرده است.^۲

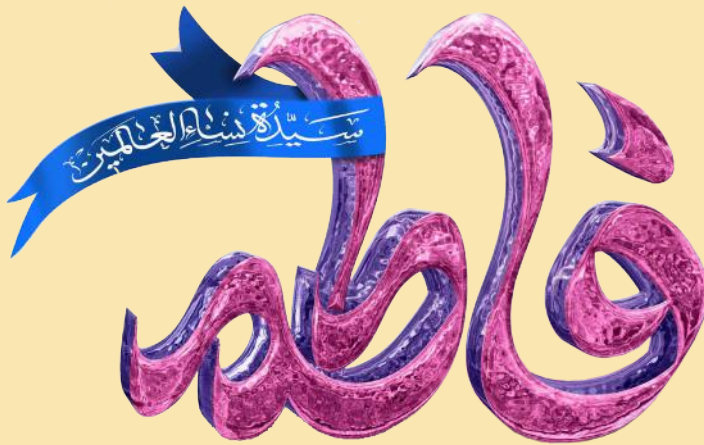
۱. بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷.

۲. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۱۳۷۷/۰۹/۲۵.



ایستادگی و موقع‌شناسی

در قضیه‌ی حضرت صدیقه‌ی طاهره 3، نکات خیلی مهمی وجود دارد؛ لیکن یک نکته که با وضع شما جوانان مؤمن و انقلابی تطبیق می‌کند، این است که همه‌ی این افتخارات و کارهای بزرگ و مقامات عالی معنوی و دست‌نیافتنی آن انسان والا و آن زن بی‌نظیر تاریخ بشر و سیده‌ی زنان عالم، و ضمناً همه‌ی آن صبرها و ایستادگی‌ها و موقع‌شناسی‌ها و کلمات پرباری که در این زمانها از ایشان صادر شده است - همه‌ی این حوادث بزرگ - در دوران کوتاه جوانی این بزرگوار اتفاق افتاده است. یک وقت این قضیه را به عنوان یک موضوع مرثیه‌سرایی مطرح می‌کنیم و می‌گوییم که این بزرگوار سنّ کمی داشتند یا جوان بودند، که این، موضوع مصیبت‌خوانی و مرثیه‌سرایی می‌شود. یک وقت این را به عنوان یک امر قابل تدبّر و حاوی درس‌ها می‌دانیم و با این چشم نگاه می‌کنیم؛ آن وقت اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.^۱



۱. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۲۶/۰۶/۱۳۷۶.

مادر نمونه

تربیت فرزندان

زندگی فاطمه‌ی زهرا 3 از همه‌ی ابعاد، زندگی‌ای همراه با کار و تلاش و تکامل و تعالی روحی یک انسان است. شوهر جوان او دائماً در جبهه و میدان‌های جنگ است؛ اما در عین مشکلات محیط و زندگی، فاطمه‌ی زهرا 3، مثل کانونی برای مراجعات مردم و مسلمانان است. او دختر کارگشای پیغمبر است و در این شرایط، زندگی را با کمال سرافرازی به پیش می‌برد؛ فرزندان تربیت می‌کند مثل حسن و حسین و زینب ؛ شوهری را نگهداری می‌کند مثل علی و رضایت پدری را جلب می‌کند مثل پیغمبر! راه فتوحات و غنایم که باز می‌شود، دختر پیغمبر ذره‌ای از لذت‌های دنیا و تشریفات و تجملات و چیزهایی را که دل دختران جوان و زن‌ها متوجه آنهاست، به خود راه نمی‌دهد. عبادت فاطمه‌ی زهرا 3، یک عبادت نمونه است.^۱

تربیت نسل

تطبیق سوره‌ی کوثر با فاطمه‌ی زهرا 3 یک تطبیق مصداقی درست است؛ این همه برکات بر خاندان پیغمبر، بر یکایک ائمه‌ی هدی ؛! عالم پُر است از نغمه‌های دلنواز فردی و اجتماعی و دنیائی و اخروی که از این حنجره‌های پاک برخاسته؛ حسین بن علی، زینب کبری، امام حسن مجتبی، امام صادق، امام سجاد ؛! هر کدام از ائمه. ببینید چه غوغائی است در عالم معرفت، در عالم معنویت، در بزرگراه هدایت از کلمات این بزرگواران و درس‌های آنها و معارف آنها! این نسل فاطمه‌ی زهراست.^۲

۱. بیانات در دیدار جمعی از زنان ۱۳۷۱/۰۹/۲۵.

۲. بیانات در دیدار مداحان اهل بیت (ع) به مناسبت میلاد حضرت فاطمه‌ی

زهرا ۱۳۴۳/۰۴/۱۳۸۶.



زن طراز مسلمان

الگوی برای فهم درست

فاطمه‌ی زهرا ؓ را که می‌خواهید معرفی کنید، آن‌چنان معرفی کنید که یک انسان مسلمان، یک زن مسلمان، یک جوان مسلمان از آن زندگی درس بگیرد؛ در دل خود نسبت به آن مجسمه‌ی قداست و طهارت و حکمت و معنویت و جهاد، احساس خشوع و خضوع و وابستگی کند. این، طبیعت انسان است. ما انسان‌ها تابع و متمایل به کمالیم. اگر بتوانیم کمال را در خودمان ایجاد کنیم، می‌کنیم؛ اگر نه، آن کسی که صاحب کمال است، به طور طبیعی انسان به او گرایش دارد^۱.

فاطمه‌ی زهرا ؓ و زینب کبری ؓ زنان الگو و نمونه‌ی اسلامند. زن امروز دنیا الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا ؓ باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیت‌ها و انتخاب بهترین کارها؛ و لو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است، همراه باشد. زن مسلمانی که الگوش فاطمه‌ی زهرا یا زینب کبری ؓ باشد، این است. اگر زن به فکر تجملات و خوش‌گذرانی‌ها و هوس‌های زودگذر و تسلیم شدن به احساسات بی‌بنیاد و بی‌ریشه باشد، نمی‌تواند آن راه را برود؛ باید این وابستگی‌ها را که مثل تار عنکبوت بر پای یک انسان رهروست، از خود دور کند، تا بتواند آن راه را برود؛ کما اینکه زن ایرانی در دوران انقلاب و در دوران جنگ همین کار را کرد، و انتظار این است که در همه‌ی دوران انقلاب همین کار را بکند.^۲

زنی که اسلام می‌خواهد

اسلام، فاطمه - آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی - را به عنوان نمونه و اسوه‌ی زن معرفی می‌کند. آن، زندگی ظاهری و جهاد و مبارزه و دانش و سخنوری و فداکاری و شوهرداری و مادری و همسری و مهاجرت و حضور در همه‌ی میدان‌های سیاسی و نظامی و انقلابی و برجستگی همه جانبه‌ی او که مردهای بزرگ را در مقابلش به خضوع

۱. بیانات در دیدار جمعی از مداحان ۱۳/۰۳/۱۳۸۹.

۲. بیانات در دیدار جمعی از پرستاران ۲۲/۰۸/۱۳۷۰.



و اداری می‌کرد، این هم مقام معنوی و رکوع و سجود و محراب عبادت و دعا و صحیفه و تضرع و ذات ملکوتی و درخشندگی عنصر معنوی و همپایه و هموزن و همسنگ امیرالمؤمنین و پیامبر بودن اوست. زن، این است. الگوی زنی که اسلام می‌خواهد بسازد، این است.^۱

زن مسلمان ایرانی

زنهای مؤمن در جامعه‌ی ما سعی کنند قدر زن ایرانی مسلمان را بدانند. ارزش زن اسلامی و مسلمان را بدانید. زنی که در اختلاط و معاشرت، با مرد قاطی نمی‌شود و خود را وسیله‌یی برای جلب چشم مرد نمی‌داند و خود را بالاتر از این می‌داند؛ زنی که شأنش را عزیزتر از این می‌شمارد که خود را عریان کند و با صورت و موی و بدن خود، چشم روندگان را به سمت خویش جلب کند و هوس آنها را اشباع نماید؛ زنی که خود را در دامنه‌ی قلبه‌ی می‌داند که در اوج آن، فاطمه‌ی زهرا (ع) - بزرگترین زن تاریخ بشر - قرار دارد؛ آن زن، زن مسلمان ایرانی است. این زن باید دیگر از این بازیچه‌های فراهم آمده‌ی تمدن غربی و روش‌های توطئه‌آمیز آن، رو بگرداند و به آن بی‌اعتنایی کند.^۲

يَا فاطمة

۱. بیانات در دیدار با جمع کثیری از بانوان ۲۶/۱۰/۱۳۶۸.

۲. بیانات در دیدار با جمع کثیری از بانوان ۲۶/۱۰/۱۳۶۸.



شکوه خورشید

درباره‌ی امیرالمؤمنین 7 سخن زیاد گفته شده است، لکن همه‌ی حقیقت هنوز گفته نشده است. آنچه از فضائل امیرالمؤمنین 7 تاکنون بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری شده است، همه‌ی فضائل امیرالمؤمنین نیست، بخشی از آن است. از قول نبی اکرم نقل شده است که فرمود: برادرم علی، فضائلی دارد که «لا تُحصی»^۱ - قابل شمارش نیست - یعنی انسانها قادر نیستند این فضائل را بشمرند؛ یعنی فوق درک و عقل و فهم بشر معمولی است؛ این امیرالمؤمنین است. خب، ما احتیاج به الگو داریم، احتیاج به اسوه داریم، [پس] با این نظر به امیرالمؤمنین 7 نگاه کنیم.^۲



۱. مائمه منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ابن شاذان قمی، ص ۱۷۶.
۲. بیانات در دیدار مردم استان ایلام در سالروز ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۹۳/۰۲/۲۳.



تمسک به ولی

تمسک این است که ما نگاه کنیم و این صفاتی که برای ما قابل دنبال‌گیری است در زمینه‌ی صفات بشری، صفات مربوط به اداره‌ی جامعه و حکومت و غیره از ما برمی‌آید... این کارها را باید بکنیم؛ این شد تمسک به ولایت امیرالمؤمنین.^۱

ما که معلوم است مثل امیرالمؤمنین نمی‌توانیم زندگی کنیم، نمی‌توانیم عمل کنیم، نمی‌توانیم باشیم؛ خود آن بزرگوار هم فرمود: **أَلَا وَ أَنْكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰی ذٰلِكَ**؛^۲ حضرت به حکام و ولّات و استاندارهای خودش فرمود این جور که من دارم عمل می‌کنم، شماها قادر نیستید این جوری عمل کنید. ما بایستی این قلّه را نگاه کنیم. بارها ما عرض کرده‌ایم: این قلّه است. به شما می‌گویند آقا! آن قلّه هدف است، به سمت آن قلّه حرکت کنید. وظیفه‌ی ما این است، به سمت قلّه حرکت کنیم. همین صفات امیرالمؤمنین را [در نظر] بگیرید، به قدر وسعمان، به قدر توانمان در این جهت حرکت کنیم؛ در جهت عکس حرکت نکنیم. جامعه‌ی ما در جهت زهد امیرالمؤمنین حرکت کند؛ نه اینکه مثل امیرالمؤمنین زهد بورزد - که نه می‌توانیم و نه از ما آن را می‌خواهند - اما در آن جهت حرکت کنیم؛ یعنی از اسراف، زیاده‌روی، چشم‌وهم‌چشمی دور بشویم؛ این جوری می‌شویم شیعه‌ی امیرالمؤمنین. عمل ما کسانی را مؤمن به ما می‌کند. فرمود: **كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا**؛^۳ فرمود زینت ما باشید. زینت ما بودن یعنی چه؟ یعنی جوری عمل کنید که وقتی کسی نگاه کرد بگوید: به‌به! شیعیان امیرالمؤمنین چقدر خوبند! آن که رشوه می‌طلبد، این زینت نیست، عیب است؛ آن که از بیت‌المال زیادی می‌خواهد و زیادی می‌گیرد، این عیب برای شیعه است؛ آن که بر بدی‌ها چشم می‌بندد و برای هدایت جامعه به سوی تقوا هیچ احساس مسئولیتی نمی‌کند، این عیب است برای نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی؛ آن کسی که در زندگی شخصی خود اهل اسراف است، این عیب است.^۴

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید غدیر ۱۳۹۵/۰۶/۳۰.

۲. نامه ۴۵: از نامه‌های آن حضرت است به عثمان بن حنیف انصاری، کارگزارش در بصره، وقتی به حضرت خبر رسید او را به مهمانی دعوت کرده‌اند او به آنجا رفته.

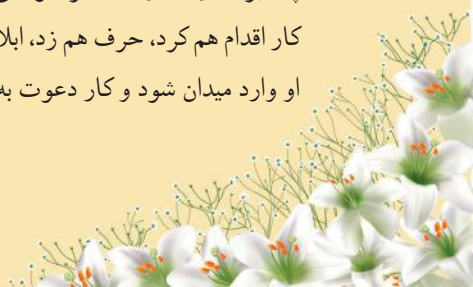
۳. امالی، شیخ صدوق، ص ۴۰؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۴۴.

۴. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید غدیر ۱۳۹۵/۰۶/۳۰.



اسوه زندگی

در همهی دوران های زندگی، او [امیرالمومنین 7] اسوه است. نوجوان های دهساله و دوازدهساله و سیزده چهاردهساله می توانند به علی اقتدا کنند؛ او را الگوی خودشان قرار بدهند. چرا؟ چون او در ده یازدهسالگی، اول کسی بود که اسلام را شناخت و پذیرفت و به دنبال پیغمبر راه افتاد. این، خیلی مهم است. یک کودک ده یازدهساله حقیقت را در میان آن همه دشمنی و انکار بشناسد و پای آن بایستد و برای آن سر از پا نشناسد. جوان های بیستساله و بیستودوساله و بیستوینجساله می توانند امیرالمؤمنین 7 را الگوی خودشان قرار بدهند؛ چرا؟ چون او کسی بود که در بیست و سهسالگی - که پیغمبر اکرم در آن زمان از مکه به مدینه هجرت فرمود - مهم ترین بار این هجرت بزرگ را بر دوش گرفت و پیامبر عزیزترین شخصیت های خاندانش یعنی «فواطم» را به او سپرد تا با خودش از مکه به مدینه بیاورد؛ وکالت خودش را در مکه به او داد که امانت های مردم را بدهد، قرض های پیغمبر را ادا کند، طلب های او را جمع آوری کند و در مدینه به پیامبر ملحق شود. شب هم که بنا بود بریزند در آن خانه و پیغمبر را با شمشیر هاشان قطعه قطعه کنند، او بود که حاضر شد جای پیغمبر بخوابد؛ خود را در معرض این خطر قرار بدهد. این شخصیت را ببینید! عظمت را ببینید! این می شود الگو. وقتی پیغمبر در مدینه حکومت تشکیل داد، امیرالمؤمنین شد سرباز درجهی یک پیغمبر در تمام این ده ساله؛ از بیست و سه سالگی تا سی و سه سالگی. هر جا پیغمبر مسئله یا مشکلی داشت، علی بن ابیطالب 7 اول کسی بود که آنجا در کنار پیغمبر و برای دفاع از حقیقت پیغمبر حاضر بود. در جنگ ها پیشرو جنگ، او بود؛ در گره های مشکل و باز نشدنی جنگ های پیغمبر، شمشیر او گره گشا بود. هر جا همه عقب می نشستند، او جان خود را کف دست می گرفت و می رفت جلو. هیچ چیز هم برای خود نخواست؛ یکسره در راه خدا و برای خدا و در خدمت پیغمبر. پیغمبر که از دنیا رفت، امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش می دانست؛ برای این کار اقدام هم کرد، حرف هم زد، ابلاغ دعوت هم کرد؛ بعد که دید نمی شود، بعد که دید اگر او وارد میدان شود و کار دعوت به خود را ادامه دهد، اجتماع مسلمانان از هم می پاشد،



کنار کشید. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا». بیست و پنج سال، امیرالمؤمنین به خاطر وحدت امت اسلامی و انسجام جامعه‌ی اسلامی و برقراری حکومت اسلامی از حق خود - که آن را برای خود مسلم می‌دانست - هیچ نگفت. اینها شوخی است؟! اینها آسان است؟! اینهاست که یک انسان را اینجور برقله‌ی آفرینش بنی بشر می‌نشانند. اینهاست که انسان را تبدیل می‌کند به یک خورشید فروزان در طول تاریخ بشری، که غروب ندارد. بعد که بیست و پنج سال گذشت و امیرالمؤمنین یک مرد پنجاه و هفت و هشت ساله - در سنین پیری - بود، مردم آمدند اصرار کردند، التماس کردند، گفتند باید بیائی، باید قبول کنی، دست بر نمی‌داریم؛ امیرالمؤمنین 7، اول قبول نمی‌کرد، بعد وقتی دید که از همه جای دنیای اسلام خیلی از مردم آمده‌اند و اصرار می‌کنند - از مصر، از عراق، از خود مدینه؛ بزرگان، مهاجرین، انصار - و می‌گویند یا علی! غیر از تو هیچ کس نیست که بتواند این جامعه را اداره کند و این مشکلات را حل کند، گفت خیلی خوب، قبول می‌کنم؛ و قبول کرد. از لحظه‌ای که این مسئولیت را قبول کرد، تا لحظه‌ای که فرق مبارکش در محراب عبادت شکافته شد، یک روز و یک ساعت از مطالبه‌ی آن حقی و حقیقتی که اسلام به خاطر او بنا شده بود، دست برنداشت؛ نه رودربایستی، نه مجامله، نه ملاحظه، نه ترس، نه ضعف، مانع او نشد. «لیقوم الناس بالقسط». انبیاء برای اجرای عدالت آمده‌اند؛ برای نزدیک کردن مردم به خدا آمده‌اند؛ برای اجرای مقررات الهی در بین مردم آمده‌اند. و امیرالمؤمنین رسالتش در وصایت پیغمبر و خلافت اسلامی این است. یک لحظه از این راه عقب‌نشینی نکرد. در حرکت، کوتاهی نکرد. رفقای قدیمی از او بریدند؛ متوقعان بهشان برخورد؛ از او جدا شدند؛ علیه او جنگ‌های براندازی راه افتاد. کسانی که تا دیروز او را ستایش می‌کردند، عدالت او را که دیدند، تبدیل به دشمن خونی او شدند؛ لکن ملامت ملامتگران - «لا تأخذهم فی الله لومة لائم» - ذره‌ای در امیرالمؤمنین اثر نگذاشت؛ راه را محکم ادامه داد؛ بعد هم در همین راه به شهادت رسید؛ «قتل فی محراب عبادته لشدة عدله». شخصیت امیرالمؤمنین و ظواهری که ما می‌بینیم، اینهاست. ببینید چقدر شگفت آور است!

چقدر این تابلو پُر از ظرافت و پُر از زیبایی و شگفتی است!

۱. بیانات در دیدار اقدشار مختلف مردم در سالروز ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۰۶/۰۵/۱۳۸۶.



زندگی امیر

شاید در زندگی علی بن ابی طالب 7 هم اخلاص جوهر و روح کار آن حضرت بود؛ یعنی کار را فقط برای رضای خدا و برطبق تکلیف الهی و اسلامی و بدون هیچ انگیزه‌ی شخصی و نفسانی و امثال اینها انجام می‌داد. به گمان این جانب، در باب شخصیت امیرالمؤمنین، اصل قضیه این است. امیرالمؤمنین این اخلاص را از دوران کودکی و نوجوانی که اسلام را از پیامبر قبول کرد و سختی‌های آن را به جان خرید، نشان داد. او برای خدا از آسایش محترمانه‌ی یک آقازاده‌ی قریشی صرف نظر کرد و در طول سیزده سال، مبارزات خود را در کنار پیامبر ادامه داد، و بعد هم ماجرای خوابیدن آن بزرگوار در جای پیامبر در شبی که رسول اکرم از مکه به طرف مدینه هجرت کردند. این خوابیدن امیرالمؤمنین در جای پیامبر، از جمله‌ی کارهایی است که اگر کسی تدبر بکند، درمی‌یابد که بزرگترین فداکاری است که یک انسان می‌تواند از خود نشان بدهد؛ یعنی به طور قاطع تسلیم مرگ شدن. شب تاریک، دشمن مسلح و خشمگین و آماده‌ی در پشت دیوارها و عازم بر قتل پیامبر که در این بستر باید خوابیده باشد. امیرالمؤمنین آن شب به پیامبر عرض کرد که اگر من در جای تو بخوابم، تو سلامت خواهی جست؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس می‌خوابم. کسانی مثل آن نویسنده‌ی مسیحی که از دین ما خارج هستند و با رؤیت اسلامی و شیعی به امیرالمؤمنین نگاه نمی‌کنند، می‌گویند که این کار امیرالمؤمنین فقط قابل مقایسه‌ی با کار سقراط است که برای مصلحت جامعه، به دست خود جام زهر را نوشید؛ یعنی یک فداکاری قطعی. اخلاص، تنها چیزی بود که در آن شب حاکم بود. کسانی که در چنین مواردی به فکر خودشان باشند، در فکر این هستند که از موقعیت استفاده کنند؛ اما او در همین لحظه به فکر نجات جان پیامبر است. در جنگ‌های پیامبر، در اُحد آن وقتی که همه به جز اندکی رفتند و امیرالمؤمنین از پیامبر دفاع کرد، در خندق آن وقتی که همه از مبارزه‌ی با عمرو بن عبدود سرپیچیدند و آن حضرت مکرر داوطلب شد، در قضیه‌ی خیبر، در قضیه‌ی آیات برائت، بعد از رحلت پیامبر، در ماجرای انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه، در شورای تشکیل‌شده‌ی بعد



از درگذشت خلیفه‌ی دوم، در همه‌ی این موارد امیرالمؤمنین 7 فقط و فقط رضای الهی را در نظر گرفت و خالصاً لله آن چیزی را که به نفع اسلام و مسلمین بود، انتخاب کرد و «خود» را دخالتی نداد. در وقتی که خلافت را قبول کرد، در بیست‌وپنج سالی که از خلافت دور ماند، در همکاریش با خلفا، در کارش برای اسلام، در حضورش در میدان جهاد و کار و مبارزه و خدمت به نظام اسلامی، در تعلیم مردم، در تربیت و تزکیه‌ی انسان‌های جامعه، و بعد در دوران خلافتش در برخورد با جناح‌های مختلف، که هرکدام شعاری داشتند و دارای خصوصیتی بودند، و در همه‌ی موارد دیگر، علی‌بن‌ابی‌طالب، همان علی‌بن‌ابی‌طالبی است که خدا می‌پسندد و رسول خدا انتخاب می‌کند و برمی‌گزیند؛ بنده‌ی خالص خدا. این، آن چیزی است که من و شما باید رشحه‌یی از آن را در عمل و زندگی خود از علی‌بن‌ابی‌طالب بیاموزیم و عمل کنیم. در آن روز، این باعث پیشرفت اسلام شد، و همین است که اگر یک قطره‌ی از آن در وجود انسانی باشد، او را به موجودی مفید برای اسلام و مسلمین تبدیل می‌کند.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ لَنَا مِنْ دُونِهِ
الْحَيَاةَ الْمَرْثُومَةَ
وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ
لَهَا

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۶/۰۱/۱۳۷۰.



شخصیتی ولی

شخصیت امیرالمؤمنین 7 ترکیبی از عناصری است که هر کدام به تنهایی یک انسان عالی مقام را اگر بخواهد به اوج آن برسد، به زانو درمی آورد. زهد امیرالمؤمنین و بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی او نسبت به شهوات زندگی و زخارف دنیایی، یکی از این عناصر است. علم آن بزرگوار و دانش وسیع او که بسیاری از بزرگان مسلمین و همه‌ی شیعه بر آن اتفاق دارند که بعد از نبی اکرم 6، کس دیگری غیر از امیرالمؤمنین از آن علم برخوردار نبوده است، یکی از این عناصر است. فداکاری آن بزرگوار در میدان‌های مختلف - چه میدان‌های نظامی، و میدان‌های اخلاقی و سیاسی - یکی از این عناصر است. عبادت آن بزرگوار، یکی دیگر از این عناصر است. عدل و دادگری امیرالمؤمنین که پرچم برافراشته‌ی شاخصی برای عدل اسلامی است، یکی دیگر از این عناصر است. رأفت آن بزرگوار نسبت به ضعیفان - اعم از فقرا، کودکان، غلامان و کنیزان، زنان و ازکارافتادگان - یک وادی عظیم و یکی دیگر از ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین است. پیشقدمی آن بزرگوار در همه‌ی کارهای خیر، که انسان در تاریخ زندگی آن حضرت برخورد می‌کند، یکی دیگر از این عناصر است. حکمت و فصاحت آن بزرگوار نیز بخشی از این عناصر است. شمارش رؤس این مطالب هم به آسانی ممکن نیست، و در همه‌ی اینها در حد اعلاست. قطب راوندی که از بزرگان علمای ما در قرن ششم است، درباره‌ی زهد امیرالمؤمنین می‌گوید: وقتی کسی سخن علی 7 در باب زهد را نگاه بکند و نداند که این سخن از علی بن ابی طالب است - یعنی از کسی است که بر بخش عظیمی از دنیای آباد آن روز حکم می‌رانده و آن همه مسایل اجتماعی و سیاسی پیرامون او ریخته بوده است - «لا یشکّ الله کلام من لا شغل له بغير العبادة»؛ شک نمی‌کند که این سخن، سخن کسی است که در زندگی هیچ کاری جز عبادت نداشته، «و لاحظّ له فی غیر الزّهادة»؛ و هیچ کاری جز زهد انجام نمی‌داده است. این، زهد امیرالمؤمنین است. تمام ابعاد شخصیت او همین طور در اوج است. بعد می‌گوید: «و هذه من مناقبه العجیبة الّتی جمع بها بین الاضداد»؛ این منقبت شگفت‌آور و عجیبی است که جمع بین اضداد کرده است.¹

1. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه 16/07/1370.

اولین ایمان آورنده

امیرالمؤمنین 7، از اول زندگی تا آخر عمر، به خدای متعال فکر کرد و راه خدا را - ولو مورد مخالفت همه‌ی انسان‌ها هم بود - بر راه غیر خدا و ضد خدا انتخاب کرد. امیرالمؤمنین از قبیل این صفت، ده‌ها خصلت برجسته دارد؛ این یکی از آنهاست. آن وقتی که می‌خواست ایمان بیاورد همه‌ی کسانی که در آن جامعه بودند؛ به این حقیقت کافر بودند؛ اما او به کفر و انکار و عناد آنها اعتنائی نکرد. در واقعه‌ی «یوم‌الدار»، پیامبر بزرگوار بزرگان عرب را در مکه جمع کردند و اسلام را بر آنها عرضه کردند و فرمودند که هر کس امروز اول نفر ایمان را بپذیرد، او وصی و امیر پس از من خواهد بود. این معنا را بر دیگران عرضه کردند و هیچ‌کس از کفار و قریشیانی که بودند، حاضر نشد این دعوت را قبول کند؛ ولی امیرالمؤمنین که کودکی سیزده ساله بود، بلند شد و قبول کرد و رسول اکرم هم از او قبول فرمودند - هم ایمانش را، هم نفر دوم شدنش را - که کفار برگشتند به صورت استهزاء به ابی‌طالب گفتند که پسرت را بر تو امیر کرد! این اولین قدم بود. در تمام دوران مکه، یک لحظه رعایت و ملاحظه‌ی خشونت‌ها و عصبیت‌ها و مخالفت‌ها و دشمنی‌ها را نکرد و از حق دفاع نمود. در تمام دوران مدینه، هر جا که خطر بود، علی بن ابی‌طالب آن‌جا بود و هیچ چیز را ملاحظه نکرد. در قضیه‌ی خندق، آن وقتی که همه سرها را به زیر انداختند، او بلند شد و شجاعانه داوطلب شد؛ یعنی برای وجود خود، هیچ حیثیتی جز حیثیت دفاع از اسلام و دفاع از حق قائل نبود؛ برای او همین یک کار بود که از حق دفاع کند.^۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ أَفَرَأَيْتُمْ لِيَوْمِ الْحِسَابِ

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۲۹/۱۰/۱۳۷۰.



علی در لسان نبی

قرن هاست همه‌ی کسانی که معرفتی به این ذات مقدّس داشته‌اند از مسلمان و غیرمسلمان درباره‌ی امیرالمؤمنین 7، سخن گفته‌اند و نوشته‌اند و هنوز هم می‌نویسند و می‌سرایند و می‌گویند. لکن آنچه گفته شده است، کافی نیست که بتواند شخصیت این اعجوبه‌ی عالم و نمونه‌ی قدرت کامله‌ی الهی و کلمه‌ی تامّه‌ی پروردگار را، برای ما، با همه‌ی ابعاد روشن کند. البته، بیشتر این مشکل از ناحیه‌ی ماست. ما هستیم که با ذهن‌های کوچک و اُنس گرفته با مقیاس‌های مادی، قدرت آن را نداریم که شخصیتی را با آن ابعاد عظیم معنوی و روحی تصوّر کنیم. می‌توان شبیحی از آن شخصیت عظیم معنوی را به برکت گفته‌های کسانی که خودشان مثل امیرالمؤمنین بوده‌اند یا بالاتر از امیرالمؤمنین که آن عبارت است از وجود مقدّس خاتم‌الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی 6 در ذهن تصویر کرد. در روایتی که از طرق غیرشیعیه نقل شده است دیدم که پیغمبراکرم به جمعی از اصحابشان فرمودند: «من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیبتّه، و الی عیسی فی عبادتّه، فلینظر الی وجه علی بن ابی طالب»؛ یعنی «علم آدم» که قرآن می‌گوید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲ همه‌ی نشانه‌ها و نامها و معارف آفرینش را، خدای متعال به حضرت آدم تعلیم داد یا «حلم ابراهیم» که قرآن تعریف می‌کند: «ان ابراهیم لحلیم اوّاه منیب»^۳ یا «هیبت موسی» که قدرت و عظمت فرعون در مقابل آن هیچ و پوچ بود، یا «عبادت عیسی» که مظهر زهد و اخلاص و تعبّد در مقابل پروردگار بود... و در بعضی از روایات دیگر، که باز از طرق غیرشیعیه است، چیزهایی هم اضافه شده است به این‌که «زهد یحیی بن زکریا» و از این قبیل نشانه‌های انبیا، همه در این انسان بزرگ و والایی که ما خود را دنباله‌رو و شیعه‌ی او می‌دانیم، جمع شده است. این، تصویری از شخصیت آن بزرگوار را می‌تواند تا حدودی برای ما روشن کند.^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص: ۳۹.

۲. سوره مبارکه البقره آیه ۳۱.

۳. سوره مبارکه هود آیه ۷۵.

۴. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۲/۱۰/۰۶.

توازن در شخصیت

صفات ظاهراً متضاد و ناسازگار در وجود امیرالمؤمنین، آن چنان کنار هم زیبا چیده شده که خود یک زیبایی به وجود آورده است! انسان نمی‌بیند که این صفات در کسی با هم جمع شود. از این قبیل صفات متضاد، در امیرالمؤمنین 7 الی ما شاء الله است. نه یکی نه دو تا، خیلی زیاد است. حال چند مورد از این صفات متضادی را که در کنار هم در امیرالمؤمنین حضور و وجود پیدا کرده است، مطرح کنم: مثلاً رحم و رقت قلب در کنار قاطعیت و صلابت، با هم نمی‌سازد؛ اما در امیرالمؤمنین 7 عطوفت و ترحم و رقت قلب در حدّ اعلاست که واقعاً برای انسانهای معمولی، چنین حالتی کمتر پیش می‌آید. مثلاً کسانی که به فقرا کمک کنند و به خانواده‌های مستضعف سر بزنند، زیادند؛ اما آن کسی که اولاً این کار را در دوران حکومت و قدرت خود انجام دهد، ثانیاً کار یک روز و دو روزش نباشد - کار همیشگی او باشد - ثالثاً به کمک کردن مادی اکتفا نکند؛ برود با این خانواده، با آن پیرمرد، با آن آدم کور و نابینا، با آن بچه‌های صغیر بنشیند، مأنوس شود، دل آنها را خوش کند و البته کمک هم بکند و بلند شود، فقط امیرالمؤمنین است. شما در بین انسانهای رحیم و عطوف، چند نفر مثل این طور انسان پیدا می‌کنید؟ امیرالمؤمنین در ترحم و عطوفتش، این‌گونه است. او به خانه‌ی بیوه زن صغیردار که می‌رود؛ تنورش را که آتش می‌کند، نان که برایش می‌پزد و غذایی را که برایش برده است، با دست مبارک خود در دهان کودکانش می‌گذارد، بماند؛ برای این‌که این کودکان گرفته و غمگین، لبخندی بر لبانشان بنشینند، با آنها بازی می‌کند، خم می‌شود آنها را روی دوش خود سوار می‌کند، راه می‌رود و در کلبه‌ی محقر آنها سرگرمشان می‌کند، تا گل خنده بر لبان کودکان یتیم بنشیند! این، رحم و عطوفت امیرالمؤمنین است، که یکی از بزرگان آن وقت گفت: آن قدر دیدم امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خودش، عسل در دهان بچه‌های یتیم و فقیر گذاشت که «لوددت انی کنت یتیمان»؛ در دلم گفتم، کاش من هم بچه‌ی یتیمی بودم که علی این طور مرا مورد لطف و



تفضّل خود قرار می‌داد! این، ترخّم و رقّت و عطوفت امیرالمؤمنین 7 است. همین امیرالمؤمنین 7 در قضیه‌ی نهران؛ آن جایی که یک عده انسان‌های کج‌اندیش و متعصّب تصمیم دارند اساس حکومت را با بهانه‌های واهی براندازند، وقتی در مقابلشان قرار می‌گیرد، نصیحت می‌کند و فایده‌ای نمی‌بخشد؛ احتجاج می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ واسطه می‌فرستد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ کمک مالی می‌کند و وعده‌ی همراهی می‌دهد، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ در آخر سر که صف‌آرایی می‌کند، باز هم نصیحت می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد؛ بنا را بر قاطعیت می‌گذارد. آنها دوازده هزار نفرند. پرچم را به دست یکی از یارانش می‌دهد و می‌گوید: هر کس تا فردا زیر این پرچم آمد، در امان است؛ اما با بقیه خواهم جنگید. از آن دوازده هزار، هشت هزار نفر زیر پرچم آمدند. گفت شما بروید؛ رفتند. این در حالی است که آنها سابقه‌ی جنگ دارند، دشمنی و بدگویی کرده‌اند. اینها را دیگر امیرالمؤمنین 7 اهمیت نمی‌دهد. بنای جنگ و ستیز داشتید، کنار گذاشتید؛ بی‌کارتان بروید. چهار هزار نفر دیگر ماندند. فرمود: اگر مصمّمید، شما بجنگید. دید بنا دارند بجنگند. گفت: پس، از چهار هزار نفر شما، ده نفر زنده نخواهد ماند! جنگ را شروع کرد. از چهار هزار نفر، نه نفر زنده ماندند؛ چون بقیه را به خاک هلاکت انداخته بود! این، همان علی 7 است. چون می‌بیند که طرفهای مقابلش، انسانهای بد و خبیثی هستند و مثل کزدم عمل می‌کنند، قاطعیت به خرج می‌دهد.



شجاعت در عرصه زندگی

امیرالمؤمنین 7 که بزرگترین شجاعان بود، در میدان جنگ هرگز به هیچ دشمنی پشت نکرد. این، ارزش کمی نیست. شما در داستان جنگ‌های صدر اسلام - در جنگ خندق که همه به خود لرزیدند و علی 7 جلو رفت؛ در فتح خیبر، در احد، در بدر و در حنین - شجاعت امیرالمؤمنین 7 را می‌بینید. آن حضرت در بعضی از این جنگ‌ها، بیست و چهار ساله بوده، در بعضی جنگ‌ها بیست و پنج ساله بوده و در بعضی جنگ‌ها سی سال بیشتر نداشته است. یک جوان بیست و هفت، هشت ساله، با شجاعت خود در میدان جنگ، اسلام را پیروز کرد و آن عظمت‌ها را آفرید. این، مربوط به شجاعت امیرالمؤمنین 7 در میدان جنگ بود. اما من عرض می‌کنم: ای علی بزرگ! ای محبوب خدا! شجاعت تو در میدان زندگی به مراتب از شجاعت تو در میدان جنگ بالاتر بود. از چه وقت؟ از نوجوانی. شما ماجرای سبقت در اسلام آوردن آن حضرت را نگاه کنید! علی 7 هنگامی قبول دعوت کرد که همه به دعوت پشت کرده بودند و کسی جرأت اسلام آوردن نداشت. این یک نمونه‌ی شجاعت است. البته یک حادثه را که شما در نظر می‌گیرید - مثل همین حادثه - ممکن است از ابعاد گوناگون، برای خصوصیات مختلف، مثال باشد که فعلاً از نظر شجاعانه بودن این کار به آن نگاه می‌کنیم. پیغمبر اکرم 6، در حال ابلاغ پیامی در یک جامعه بود که همه‌ی عوامل آن جامعه، ضد آن پیام محسوب می‌شدند. جهالت و نخوت مردم، اشرافیت اشراف مسلط بر مردم و منافع مادی و طبقاتی‌شان، در مقابل آن پیام ایستاده بود. چنان پیامی در چنان جامعه‌ای چه شانسی داشت؟ پیغمبر اکرم چنان پیامی را مطرح فرمود و اول هم به سراغ نزدیکان خود رفت؛ چون خداوند به او فرموده بود: «و انذر عشیرتک الاقربین». اما عموهای متکبر، با سرهای پرنخوت و پر بادِ غرور و بی‌اعتنا به حقایق، که در مقابل هر حرف حساب، بنای هوجبگری و تمسخر می‌گذاشتند، با این‌که پیامبر اکرم پاره‌ی تنش‌شان بود و آنها هم عرق و عصبیت خویشاوندی داشتند - همه‌ی مردم آن روزگار چنین تعصبی داشتند و برای یک خویشاوند گاهی ده سال می‌جنگیدند - چشمهای‌شان را پوشاندند و از او روی برگرداندند. آری؛ هنگامی که آن خویشاوند، مشعل اسلام را بر سر دست بلند کرد، بی‌اعتنایی



کردند، اهانت کردند، تحقیر کردند، مسخره کردند. اما علی که نوجوانی بیش نبود، به پا خاست و گفت پسرعمو! من ایمان می آورم. البته وی قبلاً ایمان آورده بود؛ اما در جلسه ی خانوادگی، ایمان خود را علنی کرد. امیرالمؤمنین 7 آن مؤمنی است که در طول مدت سیزده سال بعثت، جز همان چند روز اول، هرگز ایمانش مخفی نبود. دیگر مسلمانان، چند سال ایمان مخفی داشتند؛ اما همه می دانستند که علی از اول ایمان آورده است. این را درست در ذهنتان تصوّر کنید: در و همسایه اهانت می کنند، بزرگان جامعه اهانت و سختگیری می کنند، شاعر مسخره می کند، خطیب مسخره می کند، پولدار مسخره می کند، آدم پست و رذل اهانت می کند؛ ولی انسانی نوجوان در میان امواج سهمگین مخالف، محکم و استوار مثل کوه می ایستد و می گوید: «من خدا و این راه را شناخته ام» و بر آن پافشاری می کند. شجاعت این است. در تمام مراحل زندگی امیرالمؤمنین 7، این شجاعت نمایان بود. در مکه این شجاعت بود. در مدینه این شجاعت بود. در بیعت با پیغمبر این شجاعت بود. نبی اکرم 6 چندین بار به مناسبت هایی از مردم بیعت گرفت. یکی از این بیعت ها که شاید از همه سختتر بود، «بیعت الشجرة» یا بیعت رضوان در ماجرای حدیبیه است. وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم آن هزار و چند صد نفری را که دور و برش بودند، جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت می گیرم. نباید فرار کنید. باید آن قدر بجنگید تا پیروز و یا کشته شوید!» گمان می کنم آن حضرت جز همین یک بار، در هیچ جای دیگر چنین بیعتی از مسلمانان نگرفته است. باری؛ در میان آن جمعیت، همه رقم آدمی حضور داشت. آدم های سست ایمان و - آن طور که نقل می کنند - آدم های منافق در همین بیعت بودند. اولین کسی که بلند شد و گفت: «یا رسول الله! بیعت می کنم» همین جوان نارس بود. جوانی بیست و چند ساله دستش را دراز کرد و گفت: «با تو بر مرگ بیعت می کنم.» بعد، دیگر مسلمانان تشجیع شدند و یکی پس از دیگری با پیغمبر بیعت کردند. آنهايي هم که دلشان نمی خواست، ناگزیر از بیعت شدند. «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم».

شجاعت امیرالمؤمنین 7 این گونه بود. در زمان پیغمبر، هرگاه که جای اظهار وجودِ جوهر انسانی بود، آن بزرگوار جلو می آمد و در همه کارهای دشوار سبقت می گرفت. روایت است که مردی نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «من علی را دشمن می دارم.»

شاید از آن جایی که می‌دانست آن خانواده چندان میانه‌ای با علی ندارند، خواست مثلاً خودشیرینی کند. عبدالله بن عمر گفت: «بغضک الله. اتبغض رجلاً سابقه من سوابقه خیر من الدنیا و مافیها»؛ خدا تو را دشمن بدارد! آیا با مردی دشمنی می‌کنی که سابقه‌ای از سوابق او معادل با همه دنیا و مافیها و بهتر از همه دنیا و مافیهاست؟ این، آن امیرالمؤمنین بزرگ است. این، آن علی درخشان تاریخ است؛ خورشیدی که قرن‌ها درخشیده و روزبه‌روز درخشانتر شده است. این بزرگوار، هر جا که گوهر انسانی وجودش لازم بود، حضور داشت؛ ولو هیچ‌کس نبود. می‌فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلها»؛ اگر در اقلیتید و همه یا اکثریت مردم دنیا با شما بدند و راهتان را قبول ندارند، وحشت نکنید و از راه برنگردید. وقتی راه درست را تشخیص دادید، با همه‌ی وجود آن را ببیماید. این منطق امیرالمؤمنین 7 بود؛ منطقی شجاعانه که آن را در زندگی خود به کار بست. در حکومت خود هم که کمتر از پنج سال طول کشید، باز همین منطق امیرالمؤمنین 7 بود. هر چه نگاه می‌کنید، شجاعت است. از روز دوم بیعت با امیرالمؤمنین 7، این بزرگوار درباره‌ی قطایعی که قبل از ایشان به این و آن داده شده بود فرمود: «والله لو وجدته تزوّج به النساء و ملک به الاماء»؛ به خدا اگر ببینم املاکی را که قبل از من به ناحق کسانی به شما داده‌اند و مهریه زنانتان قرار داده‌اید، یا با پول فروش آن، کنیز خریده‌اید، ملاحظه نمی‌کنم و همه‌ی آنها را برمی‌گردانم. آن‌گاه شروع به اقدام کرد و آن دشمنی‌ها به‌وجود آمد. شجاعت از این بالاتر! در مقابل لجوجترین افراد، شجاعانه ایستاد. در مقابل کسانی که در جامعه‌ی اسلامی نام و نشانی داشتند، شجاعانه ایستاد. در مقابل ثروت انباشته شده در شام که می‌توانست دهها هزار سرباز جنگجو را در مقابل او به صف آرایی و ادار کند، شجاعانه ایستاد. وقتی راه خدا را تشخیص داد، ملاحظه‌ی احدی را نکرد. این شجاعت است. در مقابل خویشاوندان خود نیز ملاحظه نکرد. گفتن این حرف‌ها آسان است؛ اما عمل کردن به آنها بسیار سخت و عظیم است.^۱



قاطعیّت و صلابت در راه حق

این خصوصیت [قاطعیّت و صلابت در راه حق]، اگر نگوئیم مهمترین، حداقل بارزترین خصوصیت زندگی امیرالمؤمنین 7 است. آن چیزی که اول از این دستگاه حکومت مشاهده می‌شود، این است که امیرالمؤمنین بعد از تشخیص حق، هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی راه حق او را بگیرد. پیامبر درباره‌ی او فرموده است: «خشن فی ذات‌الله». امیرالمؤمنین 7 از جمله‌ی کسانی است که در راه خدا، هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد و مانع او بشود؛ آنچه را که تشخیص داد، بدون هیچ‌گونه مبالغاتی عمل می‌کند. اگر به سرتاسر زندگی امیرالمؤمنین نگاه کنید، این خصوصیت را مشاهده می‌کنید؛ قاطعیّت و صلابت. از اول نشستن بر مسند حکومت، امیرالمؤمنین این قاطعیّت و صلابت را نشان می‌دهد. یعنی حکومت وقتی که به نام خدا و برای خدا و برای اجرای احکام الهی است، باید تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌ی که مخالف با حق باشد، قرار نگیرد. این، آن منطقی است که امیرالمؤمنین دنبال می‌کرد. اگر دشمنان علی‌بن‌ابی‌طالب 7 را مشاهده کنید، می‌بینید که این قاطعیّت چه قدر مهم است. امیرالمؤمنین 7 با سه گروه روبه‌رو شد: قاسطین، ناکثین و مارقین؛ آن کسانی که ظلم کردند، آن کسانی که بیعت را شکستند، آن کسانی که از دین خارج شدند. یک دسته، آن دسته‌ی اهل شام بودند؛ یعنی اصحاب معاویه و عمروعاص، که بعضی از اینها سابقه‌ی اسلام نسبتاً طولانی هم داشتند، و بعضی هم جدیدالاسلام بودند؛ یعنی دو، سه سال از زمان پیامبر را به مسلمانی گذرانده بودند و چیزی از آن زمان را درک نکرده بودند؛ عمده‌ی دوران اسلامشان، متعلق به بعد از زمان پیامبر بود. بعضیها هم بودند که در همان جناح شام، جزو اصحاب پیامبر محسوب می‌شدند. اینها قدرتی بودند که از لحاظ سیاسی قوی، از لحاظ مالی قوی، از لحاظ مانورهای حکومتی قوی، با امکانات فراوان، در مقابل امیرالمؤمنین قرار داشتند. امیرالمؤمنین، هیچ ملاحظه‌ی در برابر آنها نکرد. البته این نبود که آن حضرت، حاکم شام را فقط فاسق بداند و با او مبارزه کند؛ چون در میان حاکم امیرالمؤمنین، همه که عادل نبودند. وقتی که علی‌بن‌ابی‌طالب 7 به حکومت رسید، اینها حاکم بودند، همه هم بودند؛ اینها که عادل نبودند. عدالت، شرط



فرمانداری و استانداری امیرالمؤمنین نبود؛ آدمهای ضعیف‌الایمانی هم در میان شان وجود داشتند. زیادبن‌ابیه، ظاهراً از قبل از زمان امیرالمؤمنین، در همین فارس و کرمان و این مناطق حاکم بود؛ زمان امیرالمؤمنین هم حاکم بود؛ امام حسن هم که به خلافت رسیدند، باز حاکم بود؛ البته بعد هم به معاویه ملحق شد. بنابراین، مسأله، مسأله‌ی ظلم بود؛ مسأله‌ی تغییر روش خط اسلامی و تغییر جهت‌دادن به زندگی مسلمین بود. این بود که امیرالمؤمنین ایستادگی کرد و تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌یی قرار نگرفت. از آن مشکلات، اصحاب جمل بودند که عایشه‌ی ام‌المؤمنین، با آن احترامی که بین مسلمین دارد، جزو اینهاست. طلحه و زبیر نیز، دو نفر از اقدمین مسلمانان، از صحابه‌های بزرگ پیامبر، از دوستان خود امیرالمؤمنین و بعضاً خویشاوند - زبیر، پسر عمه‌ی امیرالمؤمنین و پیامبر بود - اینها همه یک طرف مجتمع بودند، و علی 7 یک طرف دیگر. او تکلیفش را تشخیص داد و قاطع حرکت کرد. امیرالمؤمنین، مرد سنگدلی نبود. رحیمتر از او، دل‌نازک‌تر از او، گریه‌کننده‌تر از او - اما در مقابل ضعفا، در مقابل کسانی که حق آنها تضییع می‌شود - چه کسی بود؟ اما آن‌جایی که حق تهدید می‌شود، امیرالمؤمنین صلابتی از خودش نشان می‌دهد که نظیرش را در طول تاریخ اسلام نمی‌شود پیدا کرد. وضع امیرالمؤمنین، حقیقتاً هم خیلی مشکل بوده است. زمان پیامبر، جنگها، صف‌کشیها و جناح‌بندیها، جناح‌بندیهای واضحی بود؛ کفر بود و ایمان، شرک بود و توحید. شرک واضح بود، منافقانی هم که بودند، منافقان شناخته‌شده‌یی بودند، پیامبر منافقان خودش را هم می‌شناخت؛ منافقانی که در مدینه بودند، منافقانی که از مدینه فرار کردند و به طرف مکه رفتند؛ «فما لکم فی المنافقین فتنین والله اراکسهم بما کسبوا». انواع و اقسام منافقان در زمان پیامبر بودند؛ منافقانی که تا اشتباهی می‌کردند، درباره‌شان آیه‌یی نازل می‌شد و حقایق روشن می‌گردید؛ پیامبر بیان می‌کرد، همه می‌فهمیدند؛ اشتباهی در کار نمی‌ماند. اما در زمان امیرالمؤمنین، بزرگترین مشکل، وجود یک جناح علی‌الظاهر مسلمان، با همه‌ی شعارهای اسلامی، اما در اساسی‌ترین مسأله‌ی دین منحرف بود؛ یعنی همان کسانی که مقابل امیرالمؤمنین قرار گرفتند. اساسی‌ترین مسأله‌ی دین، مسأله‌ی ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه‌ی



توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه‌ی اسلامی متعلق به خداست، و از خدای متعال به پیامبر، و از او به ولیّ مؤمنین می‌رسد. آنها در این نکته شک داشتند، دچار انحراف بودند و حقیقت را نمی‌فهمیدند؛ هر چند ممکن بود سجده‌های طولانی هم بکنند! همان کسانی که در جنگ صفین از امیرالمؤمنین رو برگرداندند و رفتند به عنوان مرزبانی در خراسان و مناطق دیگر ساکن شدند، سجده‌های طولانی یک شب یا ساعتهای متمادی می‌کردند؛ اما فایده‌اش چه بود که انسان امیرالمؤمنین را نشناسد، خط صحیح را - که خط توحید و خط ولایت است - نفهمد و برود مشغول سجده بشود! این سجده چه ارزشی دارد؟ بعضی از روایات باب ولایت نشان می‌دهد که این‌طور افرادی اگر همه‌ی عمرشان را عبادت بکنند، اما ولیّ خدا را نشناسند، تا به دلالت او حرکت بکنند و مسیر را با انگشت اشاره‌ی او معلوم نمایند، این چه فایده‌یی دارد؟ «و لم یعرف ولایة ولیّ الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته». این، چه طور عبادتی است؟! امیرالمؤمنین با اینها درگیر بود.

عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ



این جمله‌یی که امیرالمؤمنین فرمودند، چیز عجیبی است: «إيها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامرالله فيه فان شغب شاغب استعتب»؛ اگر کسی در مقابل این مسیر صحیحی که من در پیش گرفته‌ام، فتنه‌گری و آشوبگری بکند، نصیحتش می‌کنیم که برگردد؛ اما اگر ابا کرد، رویش شمشیر می‌کشیم؛ «فان ابي قوتل». اگر کسی از این طریق تخطی بکند، با شمشیر علوی مواجه می‌شود. در همین خطبه می‌فرماید: «الا وائي اقاتل رجلين»؛ من با دو کس می‌جنگم: «رجلا ادّعى ما ليس له و اخر منع الذي عليه»؛ یکی آن کسی که چیزی را که متعلق به او نیست - مالی را، مقامی را، حقی را که به او تعلق ندارد - بخواهد دست ببندازد و بگیرد؛ نفر دوم کسی است که حقی را که برگردن اوست و باید ادا بکند، ادا نکند. مثلاً باید به جهاد برود، اما نرود؛ باید ادای مال بکند، اما نکند؛ باید در اجتماع مسلمین شرکت کند، اما نکند. او قاطعانه این مطالب را می‌فرمود.

«و قد فتح باب الحرب بينكم و بين اهل القبلة و لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر»؛ باب جنگ با اهل قبله بر روی شما باز شد. زمان پیامبر، چه موقع چنین چیزی بود؟ عمار یاسر در جنگ صفین ملتفت شد که در یک گوشه‌ی لشکر همه‌مه است. خودش را رساند، دید یک نفر آمده و سوسه کرده که شما با چه کسانی دارید می‌جنگید؛ طرف مقابل شما مسلمانند و نماز می‌خوانند و جماعت دارند!

یادتان است که در جنگ تحمیلی، وقتی بچه‌های ما می‌رفتند سنگرهای دشمن را می‌گرفتند و آنها را اسیر می‌کردند و به داخل سنگر می‌آوردند، وقتی جیبهایشان را می‌گشتند، مهر و تسبیح پیدا می‌کردند! آنها جوانان مسلمان شیعه‌ی عراقی بودند که مهر و تسبیح در جیبشان بود؛ اما طاغوت و شیطان از آنها استفاده می‌کرد. این دست مسلمان تا وقتی ارزش دارد و دست مسلمان است، که به اراده‌ی خدا حرکت کند. اگر این دست به اراده‌ی شیطان حرکت کرد، همان دستی می‌شود که باید قطعش کرد. این را امیرالمؤمنین خوب تشخیص می‌داد.

علی‌ایّ حال، این و سوسه را چند بار در لشکر صفین به وجود آوردند و هر دفعه هم به گمانم عمار بود که خودش را رساند و فتنه را افشا کرد. عمار جمله‌یی با این مضمون گفت که جنجال نکنید، حقیقت را بشناسید. این پرچمی که در مقابل شماست، من دیدم که به جنگ پیامبر آمد و زیر این پرچم، همان کسانی ایستاده بودند که الان ایستاده‌اند؛ و پرچمی را دیدم - اشاره به پرچم امیرالمؤمنین 7



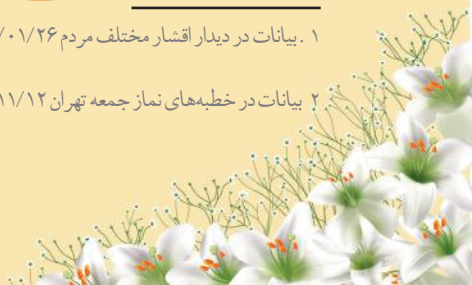
- که در مقابل آن پرچم بود و زیر آن پیامبر و همان کسانی که امروز ایستاده‌اند - یعنی امیرالمؤمنین 7 - بودند؛ چرا اشتباه می‌کنید؟ چرا حقیقت را نمی‌شناسید؟ این، بصیرت عمار را نشان می‌دهد. بصیرت، چیز خیلی مهمی است. من در تاریخ هرچه نگاه کردم، این نقش را در عمار یاسر دیدم. مواردی را که عمار یاسر خودش را برای روشنگری رسانده بود،^۱...

ببینید؛ این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین 7، چطور زیبایی‌ای را به وجود می‌آورد! انسانی با آن ترحم و با آن رقت، طاقت نمی‌آورد و دلش نمی‌آید که یک بچه یتیم را غمگین ببیند. می‌گوید تا من این بچه را نخندانم، از این جا نخواهم رفت. آن وقت آن جا در مقابل آن انسانهای کج‌اندیش کج عمل - که مثل کژدم، به هر انسان بی‌گناهی نیش می‌زنند - می‌ایستد و چهارهزار نفر را در یک روز و در چند ساعت کوتاه از بین می‌برد. «لا یفلت منهم عَشْرَةٌ». از اصحاب خود امیرالمؤمنین، کمتر از ده نفر شهید شدند - ظاهراً پنج نفر یا شش نفر - اما از چهارهزار نفر آنها، کمتر از ده نفر باقی ماندند؛ یعنی نه نفر! توازن در شخصیت، یعنی این.^۲

علی بن ابی‌طالب

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۰/۰۷/۲۶.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲.



مقابله با مقدس مآب ها

دشمنان دین، که امیرالمؤمنین قبل از زمان خلافت و در زمان خلافتش، دست از آنها برداشت، مگر قدرت نداشتند؟! قدرت های سیاسی داشتند، قدرت های نظامی داشتند. بعضی، قدرتهای مردمی داشتند، نفوذ داشتند، ادعای معنویت می کردند، مقدس مآب بودند. بعضی مثل خوارج شبیه یک عده از انقلابی نماهای افراطی ما بودند که هیچ کس را هم قبول نداشتند. فقط خودشان را قبول داشتند و طرفدار دین می دانستند؛ هیچ کس دیگر را هم قبول نداشتند. مثل کسانی که اول انقلاب، امام را هم به انقلابی گری قبول نداشتند! امیرالمؤمنین 7، با اینها روبه رو شد؛ تار و مارشان کرد و فرمود: «اگر من با اینها درنمیافتادم، هیچ کس جرأت نمی کرد با اینها دربیفتد.» طرف های امیرالمؤمنین، این طور افراد بودند. حالا یک عده، امروز بگویند: «بله، او امام ماست.» اما حاضر نباشند به استکبار، به قدرت مسلط امریکا، به کسانی که امروز صد برابر قدرتمندان فاسد صدر اسلام به مردم ظلم می کنند (همه ی ظلمی را که آنها در طول سال ها کردند، اینها انجام می دهند) یک کلمه حرفی بزنند که آنها را بد بیاید؟! بعد هم بگویند: «ما شیعه ی علی 7 هستیم و او امام ماست»؟!^۱

علمی الحق الحق علی

بنی قریظ علی الص

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۰۶/۰۲/۱۳۷۲.



توجه به ضعیفترین افراد جامعه

امیرالمومنین 7 [در تمام آنات قدرت و حکومت و سلطه‌ای که خدای متعال در اختیارش گذاشت، به فکر ضعیفترین افراد جامعه بود. هم خودش به فکر بود، هم کسانی را که به جاهای مختلف به عنوان حکومت و استانداری و سفارت و غیره می‌فرستاد، سفارش می‌کرد. ایشان به مالک اشتر می‌فرماید: «بگرد، کسانی را پیدا کن که معمولاً چشم کسی مثل تو به آنها نمی‌افتد!» بعضی هستند که دور و بر مالک اشتر نوعی، که حاکم است، دائم می‌پلکند، خودشان را به او نزدیک می‌کنند، خودشان را به او می‌رسانند، متمکنین‌اند، زباندارانند، زرنگ‌هایند، مقامدارانند. نمی‌گوییم آدم‌های بد. ولو خوب. اما دست و پای این کار را دارند. عده‌ای هم در جامعه هستند که دست و پای این کار را ندارند، امکانش را ندارند، رویش را ندارند، پولش را ندارند، آشنایش را ندارند. می‌فرماید: «بگرد اینها را پیدا کن و از حالشان تفقد کن.» امیرالمومنینی که به حاکمش این‌طور می‌گوید، خودش آن‌گونه عمل می‌کند: به خانه‌ی فقیر سر می‌زند، در دهان بچه‌ی یتیم با دست خودش، غذا می‌گذارد. حالا کسی ادعا کند که او امام من است؛ در حالی که آن چیزی که در دوران حکومتش، قدرتش، ریاستش ولو بر یک مجموعه‌ی کوچک؛ ریاست بر یک ده؛ بر یک گوشه از گوشه‌های کشور به یادش نمی‌آید، این دسته از مردمند: محرومین، فقرا، مستضعفین! چنین کسی می‌تواند بگوید که «او امام من است»؟! اینها با هم نمی‌سازد!



باب الفضائل

علی ز بعد محمد زهر که هست به هست اگر تو مومن پاکی بکن بر این اقرار
که نیست دین هدی را به قول پاک رسول امام غیر علی بعد احمد مختار

قال صادق عاشق

عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عاشق هزار باب علم آموخت
که از هر بابی هزار باب علم دیگر گشوده می شود.

۱. خصال صدوق، ص ۷۹۱

